

جادوی پزشکی در شاهنامه

مجتبی دماوندی

کارشناسی ارشد ادبیات فارسی

چکیده:

این جستار، به اختصار، جادوی پزشکی را در شاهنامه بررسی می‌نماید، در مقدمه پیرامون جادو پزشکی و جادودرمانی شرحی می‌آید، سپس درمانگری‌های شگفت و جادویی در شاهنامه بررسی می‌شود، بیشترین درمانگری‌های شگفت‌انگیز در شاهنامه، مربوط به سیمرغ است، در قسمت اول مقاله، زادن رستم، گیاهان جادویی و نوشدارو، نقش موبدان در جادوکاری، درمانگری جادویی سیمرغ و مداوای رستم و رخسار در نبرد رستم با اسفندیار مورد بحث قرار می‌گیرد. سپس در قسمت دوم به درمان گسته‌م توسط کیخسرو با مهره‌ای جادویی پرداخته می‌شود و به نقش مهره‌ها و سنگهای جادویی در شفابخشی و درمان‌یابی اشارتی می‌رود و در پایان به درمان چشمان کاوس توسط رستم با خون جگر دیو سپید که دیوی جادوست، نظری افکنده می‌شود. در ضمن از متون و آثار دیگر نیز در تحلیل و توضیح موارد فوق در جای‌جای جستار استفاده گردیده است.

۱ - این جستار، به کوتاهی، جادودرمانی‌هایی را که در شاهنامه فردوسی آمده است، بررسی می‌نماید.

پیش از ورود به دنیای پر راز و رمز شاهنامه، اشارتی به جادوپزشکی و درمانهای جادویی بایسته می‌نماید.

کاهنان، مغان، جادوگران، از کهن‌ترین روزگاران به درمانگری و شفابخشی نیز می‌پرداخته‌اند و این کار نیز از وظایف ایشان به شمار می‌رفته است و مردمان برای درمان انواع بیماریهای جسمی و روحی بدانان روی می‌آورده‌اند. این داستان تا امروز نیز پایان نیافته است و هنوز کسانی که مدعی دانستن دانشهای نهانی (علوم خفیه یا غریبه) می‌باشند مردمان بسیاری برای درمان‌یابی و امور پزشکی به نزدشان می‌روند و برای این امور مراجعانی فراوان دارند.

در تمامی کتب علوم غریبه و متون جادویی، بخشهای ویژه‌ی درمانهای جادویی است در این کتابها افسونها، طلسمها و اوراد و ادعیه‌ی بسیاری برای درمان بیماریهای گوناگون آورده شده است. در بسیاری از متون دینی و مذهبی هم دعاها و حرزها و تعویذهای فراوان برای درمان‌بخشی و شفا‌یابی وجود دارد.

گر تب عشق مرا دوست فسون می‌نکند خط چون شهپر طوطی چه کند گرد شکر^۱
 «انسان ابتدای آیین جادویی را به جای می‌آورد زیرا که بدان ایمان داشت و به سودمندی آن معتقد بود و نظریات پزشکی ابتدای خود را بر پایه‌ی آن به کار می‌بست هر جا که جادوگران حرفه‌ای پدیدار می‌شدند هنر درمان کردن نیز به انحصارشان در می‌آمد. آمیختگی روحانیت و پزشکی و جادو، و مشاغل مربوط به اینها و قدرت برتر یافتن مردان و حتی زنانی که بدین امور می‌پرداخته‌اند در میان اقوام ابتدایی از همین طریق صورت پذیرفته است»^۲.
 آمیختگی جادو و پزشکی در بعضی واژگان هنوز باقیست، در زبان انگلیسی «mediciner» که به

۱. ابن‌یمین فریومدی، دیوان اشعار، تصحیح حسینعلی باستانی‌راد، تهران، سنایی، ۱۳۴۴، ص ۲۴۷

۲. مختاری، محمد، حماسه در رمز و راز ملی، تهران، قطره ۱۳۶۸، ص ۱۷۷

معنای دکتر و پزشک است معنای جادوگر و طلسم و ساحر را نیز دارد و «man medicin» نیز معنایش ساحر و جادوگر است. و این از آمیختگی وظایف این دو در دوران پیشین حکایت می‌کند واژه طب نیز در فرهنگها به معنی سحر به کار رفته است «پزشکی پیش از تاریخ جنبه علم نیم تجربتی و نیم جادوی داشته و پزشکان و جادوگران به آن می‌پرداخته‌اند امکان دارد که موفقیت فوق‌العاده بعضی از آن جادوگران وابسته به قدرت روحی آنان یا از آن جهت بوده که دیگران به چنین نیرویی در آنان اعتقاد داشته‌اند»^۱

«مصریان سحر و جادو را در طب دخالت می‌دادند و اصولاً این امر در دوران طب قدیم در میان جمیع اقوام دیده می‌شود»^۲

«درمان و افسون و اوراد و طلسم در طب آشوری دخالت داشته و طلسمهایی برای چشم‌درد بوده است و اثر نیروی ستارگان را در اعمال و رفتار بیماریها دخیل می‌دانسته‌اند»^۳
«در چین و هند نیز برای درمان، افسون و طلسمها به کار می‌رفته است»^۴
هرچند دکتر نجم‌آبادی بر این باور است که:

«آنکه توانست طب را از صورت خرافات بیرون آورد بقراط طبیب بزرگ یونانی است منتهی استقلال طب و تمایز نام طبیب از جادوگر، به نظر می‌رسد از مصر شروع گردیده است»^۵
اما بقراط هم دانش پزشکی را بر پایه آگاهی‌هایش از دانش ستاره‌شناسی پایه‌ریزی کرده است و در خاطرات خویش چنین نگاشته است.

«شخصی که بدون در نظر گرفتن حرکت و چرخش ستارگان و سیارات به حرفه طبابت می‌پردازد، فردی ابله است. به عنوان مثال، وقتی قمر در اردیبهشت باشد پزشک نباید لوزه را عمل کند»^۶

۱. نجم‌آبادی، محمود، تاریخ طب در ایران پیش از اسلام، تهران، دانشگاه تهران ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۴

۲. همان، ص ۱۲

۳. همان، ص ۲۴

۴. همان، صص ۳۶ - ۲۷

۵. همان، ص ۱۲

۶. گودمن، لیندا، علایم ستاره‌ای، ترجمه فریده مهدوی دامغانی، تهران، البرز ۱۳۷۷، ص ۱۱۸

در هزار و یکشب، حکایات ربیع‌بن حاتم، نعمت، که به کار پزشکی پرداخته است به زنی که قاروره‌ای را نزد او آورده است چنین می‌گوید:

«ای خاتون این کنیزک چه نام دارد تا طالع او را حساب کنم و بدانم در کدام ساعت دارو خوردنش مناسب است.»^۱

«در ایران نیز از روزگاران کهن منتر (mantra) پزشکان به درمان می‌پرداختند و نزد زرتشتیان بزرگترین و ارجمندترین پزشکان آن طبیعی است که با کلام خدایی (منتره) به درمان می‌پرداختند این طریقه درمان یعنی منتره عبارت از آن بود که کلمات و عباراتی چند به دردمند تلقین می‌گردیده و به وسیله قدرت و قوتی که در گوینده بوده، عموماً بی‌اثر نبوده است.»^۲

«در افسانه‌های کهن ایرانی آمیختگی قدرت و جادو و درمان‌بخشی در یک هیئت آیینی، همواره مورد توجه بوده است، قدرت پادشاهی فریدون توأم با کارکرد درمان‌بخشی اوست و از همین طریق است که «فروهر» او برای ناخوشیها و مقاومت کردن بر ضد آزار مار مورد ستایش قرار گرفته است. «ثرت» نیای اساطیری سام و خاندان زال، خود نخستین کسی است که خاصیت درمانی گیاهان را دریافته بوده است و زال در پیوند با سیمرغ بر افسونها و نیرنگهایی آگاه است که قادر به درمان رستم و رخش است منتهی عملی شدن این آگاهیها نیز به خود رستم می‌رسد که در مراسم جادویی انسانهای اولیه نوعی آمیختن حاکم جادوگر، با توتم طایفه‌اش تصور می‌شده است. بدین ترتیب حاکم یا جادوگر انتساب به حیوان یا گیاه یا شیء را که همه اعضای طائفه آن را نیای مشترک خود می‌دانستند به خود انحصار می‌داده است.»^۳

«در نزد ایرانیان کهن مانند بسیاری از اقوام و ملل بیماری عامل جادویی داشته است و برای دفع آن باید به جادوگر روی آورد.»^۴

۱. ثسوجی، عبدالطیف، ترجمه هزار و یکشب، به کوشش بهرام افراسیابی، تهران، سخن ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۶۷۸

۲. نجم‌آبادی، محمود، همان، ج ۱، صص ۱۹۸ - ۱۹۷

۳. مختاری، محمد، همان، صص ۱۷۸ - ۱۷۷

۴. نجم‌آبادی، محمود، همان، ج ۱، ص ۱۱۴

آشکار است که امروزه دانش پزشکی از جادو جداست و جادوگری را در این علم راهی نیست اما جادوگران هنوز هم در گوشه و کنار جهان به درمانگری می‌پردازند و رویکرد پزشکی معاصر به خواص گیاهان و گیاه‌درمانی با بینش کهن «گیاهان جادویی» بی‌ارتباط نمی‌باشد و درمان‌های جادویی روح و روان آدمی، از دیرباز حکایت از شناخت ژرف روح و روان آدمی نزد این درمانگران دارد که این موضوع خود جستار دگری را می‌طلبد.

اینک نگاهی به درمان‌های جادویی در شاهنامه افکنده می‌شود، سه درمانگری که هر یک به نوعی شگفتی‌آور و جاودانه‌اند داستان زادن رستم، درمان رستم و رخس توسط سیمرغ در نبرد رستم و اسفندیار و درمان‌یابی گسته‌م با مهره جادویی کیخسرو. و در پایان اشارتی به درمان چشمان کاوس با خون جگر دیو سفید خواهد رفت.

به نوش دارو نیز پرداخته خواهد شد هرچند این معجون جادویی در شاهنامه آورده شده اما به کار گرفته نشده است تا نتیجه‌اش پدید آید.

رویکرد به جادو و مبحث درمان‌های جادویی، بیانگر ناتوانی آدمی در برابر بسیاری از پدیده‌هاست که این ناتوانیها در این افسانه‌ها باز نمایانده می‌شود.

در این جستار فقط به جادو درمانی‌های شاهنامه پرداخته شده است و گرنه جادو در شاهنامه خود داستان بلندی است. و داستانها از این زاویه دید (جادو پزشکی) نگریسته شده‌اند.

۲- درمانگریهای سیمرغ:

الف: زال این پهلوان اسطوره‌ای و جادویی و دستانی، که از زبان شخصیت‌های گوناگون شاهنامه جادو خوانده می‌شود با سیمرغ پیوندی ژرف دارد. اینکه سیمرغ که بوده است پرنده‌ای اسطوره‌ای، نیای توتمی خاندان رستم و یا پزشک و حکیمی سترگ؟ با همه پژوهشهای انجام شده شاید هنوز نتوان پاسخی روشن و بی‌ابهام به این پرسش داد.

«نامیدن یک انسان فوق‌العاده و یک مرغ فوق‌العاده بدین کلمه نشان دهنده آن است که از نظر دستور زبان، معنی صفتی این کلمه در اوستا و دینکرت و حتی شاهنامه آشکارتر از معنی اسمی آن

بوده و شاید مقصود از این کلمه بیان صفت روحانیت و متافیزیکی آن مرغ و آن حکیم بوده است.^۱

سیمرغ، زال را می‌پرورد، زال در کنار او می‌بالد و هنگامی که سام برای بازگرداندن او بعد از دیدن دو رؤیا، به کوه می‌رود، پیوند همواره زال و سیمرغ بریده می‌شود و از این پس ارتباط با آتش زدن پر سیمرغ به طور مقطعی میسر خواهد بود. سیمرغ به زال می‌گوید:

ابا خویشتن بر یکی پر من	خجسته بود سایه فرمن
گرت هیچ سختی به روی آورند	ور از نیک و بد گفت‌وگوی آورند
بر آتش برافکن یکی پر من	بسینی هم اندر زمان فرمن
همان گه بیایم چو ابر سیاه	بی آزارت آرم بدین جایگاه ^۲

ازین پس پیوند سیمرغ و زال پیوندی است جادویی، آتش زدن پرو پدید آمدن سیمرغ، جادوان از موی و ناخن لباس افراد برای جادوی آنان و تأثیر جادوکاری بر آنان استفاده می‌کرده‌اند و برای احضار و ارتباط با آنها نیز از چیزهایی که به نحوی با آنها مربوط باشد سود می‌برده‌اند. رودابه آبستن رستم است، یک روز بیهوش می‌شود، همگان اندوهگین می‌گردند و زال نیز غمناک می‌شود ولی ناگاه:

همان پر سیمرغش آمد به یاد

طی مراسمی جادویی سیمرغ فراخوانده می‌شود:

یکی مجمر آورد و آتش فروخت

وزان پر سیمرغ لختی بسوخت

هنوز بن‌مایه این کار جادوان در میان مردمان باقی است اگر در جمعی از کسی سخن بگویند او

ناگاه وارد شود می‌گویند: مثل اینکه مویش را آتش زدند.

بی‌درنگ سیمرغ پدید می‌آید و زال او را می‌ستاید و بر او آفرین می‌گوید. سیمرغ از آغاز به کاری

جادوانه می‌پردازد «پیشگویی» و به زال می‌گوید غمگین مباش زیرا:

۱. شهیدی مازندرانی، حسین، فرهنگ شاهنامه، نام کسان و جایها، تهران، بنیاد نیشابور، ۱۳۳۷، ص ۴۲۶

۲. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه (۹ جلد)، متن انتقادی، تصحیح متن به اهتمام آبرتلس، مسکو، ج ۱، ص ۱۴۵

یکی نره شیر آید و نامجوی
نیارد گذشتن به سر برش ابر

یکی مرد بینا دل پر فسون
ز دل بیم و اندیشه را پست کن
نباشد مر او را ز درد آگهی
ز دل دور کن ترس و تیمار و باک

بکوب و بکن هر سه در سایه خشک
ببینی همان روز پیوستگیش
خجسته بود سایه فرمن
به پیش جهاندار باید شدن
فکند و پرواز بر شد بلند
برفت و بکرد آنچه گفت ای شگفت

مادر رودابه، سیندخت، که به قولی نامش دختر سیمرغ معنا می‌دهد! این پزشکی جادوانه را باور نمی‌دارد:

فرو ریخت از مژه سیندخت خون
سیمرغ دستورها را می‌دهد و می‌رود و چنانچه پیشتر اشاره شد موبدان به کارهای درمانگری نیز می‌پرداخته‌اند در اینجا نیز اجرای فرمانهای سیمرغ به عهده موبدی است:

بیامد یکی موبدی چرب‌دست
مر آن ماه رخ را به می‌کرد مست

با اجرای گفته‌های سیمرغ فرزند بی‌گزند زاده می‌شود و مادر نیز بهبود می‌یابد.

زادن رستم نخستین پزشکی و جراحی در شاهنامه است که بن‌مایه‌های جادویی دارد پس از

زادن رستم، سام به زال چنین می‌گوید:

کزین سرو سیمین بر ماهروی
که خاک پی او ببوسد هژبر

سپس فرمانهایی می‌دهد:

بیاور یکی خنجر آبگون
نخستین به می‌ماه را مست کن
بکافد تهیگاه سرو سهی
وزان پس بدوزد آن کجا کرد چاک

و سپس:

گیاهی که گویمت با شیر و مشک
بساو بر آلای بر خستگیش
بدو مال از آن پس یکی پر من
تو را زین سخن شاد باید بدن
بگفت و یکی پر ز بازو بکند
بشد زال و آن پر او برگرفت

به زال آنگهی گفت تا صد نژاد
 که کودک ز پهلو برون آورند
 به سیمرغ بادا هزار آفرین
 که ایزد ورا ره نمود اندرین^۱
 بهیسی کس این را ندارد به یاد
 بدین نیکویی چاره چون آورند

اینکه سام ایزد را راهنمای کار سیمرغ می‌داند شاید بدین دلیل باشد که کارهای درمان‌بخشی و جادوپزشکی از گونهٔ جادوی سفید «white magic» است که سود و نفعی به آدمیان می‌رساند و ایزدی و خدایی است و در برابر آن جادوی سیاه «black magic» است که جادوی آزاررسانی است و اهریمن یاریگر این گونه جادوان است.

برای نتیجه‌بخشی درمان و بهبود زخم پهلوی رودابه، سیمرغ دو گونه دارو تجویز می‌کند: یکی گیاهی است درمان‌بخش و دیگری پر اوست که سودمند است و ویژگی درمان‌گری دارد.

ب: گیاهان شفا بخش در ایران باستان ریشه‌ای دیر و دور دارند:

«در پایان دومین سه‌هزاره، اهریمن به شکل ماری از بخشی از آسمان که در زیر زمین قرار دارد بیرون می‌پرد و به زمین می‌جهد حمله او تاریکی و وحشت به همراه می‌آورد... گرسنگی و نیاز و آرزو همهٔ رذایل و آفات بر گاو و کیومرث می‌تازند... سپس گاو نزار می‌شود و بر پهلوی راست می‌افتد و به سبب داشتن طبع گیاهی از اندامهای او پنجاه و پنج نوع غله و دوازده نوع گیاه شفا بخش از زمین می‌روید.»^۲

«ارزش جادویی و دارویی بعضی گیاهان مرهون نمونه و اسوهٔ آسمانی گیاه ناشی از این واقعیت است که نخستین بار، خدایی آن را چیده است. هیچ گیاهی با لذات، گرانها نیست، بلکه فقط به علت بهره‌مندیش از نمونه‌های مثالی یا به خاطر تکرار بعضی کرده‌ها و گفته‌ها که موجب تمایز گیاه از

۱. همان، ج ۱، صص ۲۳۹ - ۲۳۷ و ص ۲۴۵

۲. کریستن سن، آرتور، نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان، ترجمهٔ ژاله

آموزگار و احمد تفضلی، تهران، چشمه ۱۳۷۷، ص ۱۵

فضای دنیوی و مخصوص و مقدس شدنش می‌شود ارزشمند است.^۱ نقش جادویی گیاهان و درختان در زندگی آدمی از روزگاران کهن مورد توجه بوده است درخت حیات یا زندگی، داستان مردم گیا یا پدید آمدن آدمی از گیاه یا ریشه درخت، رویدن گیاهی درمان‌بخش بر مزار انسانی که ناجوانمردانه کشته شده است (سیاوش) پرستش درختان و گیاهان و تبدیل آدمیان به گیاه و درخت که در افسانه‌های اقوام و ملل وجود دارد، بیانگر همین مطلب می‌باشد. «ریشه جادویی سروهای کهن که به شکل عروسک است خاصیت جادویی پزشکی دارد، روح این درختان سخن می‌گویند، این ریشه عروسکی اگر با کارد بریده شود از آن خون بیرون می‌آید و اگر کسی این خون را بر پای مالد می‌تواند بر روی آب راه برود و اگر این خون را بر بدنش بمالد، نادینی خواهد شد و اگر داخل شکم عروسک را بتراشد و اندکی از آن را هنگام درد شدید بخورد، بهبود می‌یابد.»^۲

«در داستان سمک عیار «تیغو» دارویی جادویی را که از زنی جادوگر گرفته است برای بهبود پهلوان سراق به کار می‌برد.»^۳

در داستانهای هزار و یکشب نیز گیاهان و درختان جادویی نقش گسترده و مؤثری دارند: «حاتم چشم پسر ماه پری را درمان می‌کند ولی چشم نور ندارد و باید قطره‌ای آب از درخت «نورریز» که در ظلمات است بیاورند تا دیدگان او بینایی‌اش را بدست آورد.»^۴ «در همین کتاب در داستان نوش آفرین و دانای وزیر از درختی به نام «عوسج» یاد می‌شود که در جزیره‌ای است و هر کس برگ این درخت را بخورد هیچ زنجیر و بندی بر او اثر ندارد و میوه‌اش را اگر

۱. الیاده، میرچا، رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، تهران، سروش ۱۳۷۲، ص ۲۸۳

۲. کویاجی، جی. سی، ماندگی اسطوره‌های ایران و چین، ترجمه دکتر کوشیار کریمی طاری تهران، نسل

نواندیش ۱۳۷۸، ص ۳۶

۳. فرامرزی خداداد، سمک عیار، مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری، آگاه ۱۳۶۳، ج ۵، ص ۴۶۳

۴. همان، ج ۴، ص ۲۶۸۳

بسوزانند و بر جراحی بیاشند بی درنگ آن جراحی بهبود می‌یابد.»^۱

پ: گویا نوش دارو نیز دارویی گیاهی و جادویی بوده است، هرچند ترکیبات آن ناشناخته مانده است. گروهی از محققان بر این باورند که هوم یا هئومه یا سومه که یک آشامیدنی باستانی است خاصیت بی‌مرگی داشته و یکی از اجزای نوشدارو نیز بوده است.

کیمیاگران نیز به دنبال این معجون شگفت جادویی بوده‌اند^۲ دهخدا نیز ذیل این ترکیب، معانی متعددی را یادآور می‌شود از جمله: داروی بی‌مرگی، داروی حیات‌بخش، دوی موثر، دوی که دفع جمیع آلام و جراحتهای کند معجونی که قدما می‌پنداشتند که به وسیله آن زخمهای صعب‌العلاج را می‌توان معالجه کرد و مریض مشرف به موت را نجات داد ... از ابیاتی که در لغت‌نامه به عنوان شاهد برای نوش دارو آمده است گیاهی بودن این معجون اثبات می‌شود، مثال:

نوش دارو طلب از زهر گیایید همه	ای کسانی که ز ایام وفا می‌طلبید
(خاقانی)	
نوشداروی خستگان از مرگ	باز کرد از درخت مشتی برگ
(نظامی)	
هر آن گیاه که برگش به نیشتر ماند	کنید داخل اجزای نوش‌داروی من
(طالب‌آملی)	

۱. همان، ج ۵، ص ۳۴۴۷

۲. برای آگاهی بیشتر ر - ک به: نیبرگ، هنریک سامویل، دینهای ایران باستان، ترجمه دکتر سیف‌الله نجم‌آبادی، تهران، مرکز ایرانی فرهنگها ۱۳۵۹، ص ۲۴ و یونگ، کارل گوستاو، روان‌شناسی و کیمیاگری، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد، آستان قدس ۱۳۷۳، صص ۶۵۲ - ۶۵۱ و گل‌سرخ، ایرج، تاریخ جادوگری، تهران، نشر علم

در شاهنامه از نوشدارو خبری نیست مگر در پایان داستان رستم و سهراب، دارویی که در گنج کاوس است و جز او کسی آن را در اختیار ندارد حکم نوش دارو در کف قدرت حکومتی است و کاوس دژاندیش است و همه داستان‌های پدر و پسر را بر نمی‌تابد و گودرز پیر را با دست تهمی به نزد رستم باز می‌فرستد و آنهمه هیجان و دلهره و دلواپسی و اندوه رستم بی‌پاسخ می‌ماند. و این نامردمی کاوس در شاهنامه از شگفتی برانگیزترین نامردمی‌هاست، زمانی رستم فرزند خویش را می‌شناسد که دیگر دیر شده است:

به گودرز گفت آن زمان پهلوان	کز ایدر برو نزد روشن‌روان
پیامی زمن پیش کاوس بر	بگویی که ما را چه آمد به سر
به دشنه جگرگاه پور دلیر	دریدم که رستم مماناد دیر
گرت هیچ یادست کردار من	یکی رنجه کن دل به تیمار من
از آن نوش‌دارو که در گنج توست	کجا خستگان را کند تندرست
به نزدیک من با یکی جام می	سزد گر فرستی هم اکنون به پی
مگر کوبه‌بخت تو بهتر شود	چو من پیش تخت تو کهتر شود ^۱

رستم خود پای به راه می‌نهد ولی دیگر نوش دارو فایده‌ای نخواهد بخشید:

□ نوش‌دارو چه سود خواهد داشت	چون شد از ملک زندگی سهراب ^۲
□ بعد از این لطف تو با ما به چه ماند دانی	نوشدارو که پس از مرگ به سهراب دهند

(انوری)

این داروی جادویی به کار برده نشد تا اثرش دیده شود اما ماجرای این نامردمی از شاهنامه به پهنه گسترده ادب فارسی کشیده شد تا هماره بدکرداری کاوس و ستم او بر رستم یادآوری شود.

ت: پر سیمرغ:

پر سیمرغ خاصیت درمان‌بخشی دارد، این خاصیت را خود سیمرغ به زال می‌گوید. پیشتر به

۲. ابن‌یمین، همان، ص ۳۲۱

۱. فردوسی، همان، ج ۲، صص ۲۴۳ - ۲۴۲

درمان بخشی پر سیمرغ اشاره شد. در بهبود و درمان دو بار پر سیمرغ در شاهنامه به کار آمده است. یکی در درمان زخم پهلوی رودابه پس از زادن رستم:

بدو مال از آن پس یکی پر من خجسته بود سایه فرمن

و دیگر در داستان رستم و اسفندیار، آنگاه که رستم و رخس در این رزم زخمهای بسیار برمی دارند و زال که نگران حال رستم است دوباره با آیینی جادویی سیمرغ را فرامی خواند:

از ایوان سه مجمر پر آتش ببرد	برفتند با او سه هشیار و گرد
فسونگر چو بر تیغ بالا رسید	ز دیبا یکی پر بیرون کشید
ز مجمر یکی آتشی برفروخت	به بالای آن پر لختی بسوخت
چو پاسی از آن تیره شب در گذشت	تو گفتی چو آهن سپاه ابر گشت
همانگه چو مرغ از هوا بنگرید	درخشیدن آتش تیز دید
نشسته برش زال از فراز	ستودش فراوان و بردش نماز
به پیشش سه مجمر پر از بوی بود	ز خون جگر بر دو رخ جوی بود

انواع بخور و سوزاندن عود و بوی پراکندن از آداب جادو است، سیمرغ از زال می پرسد که دلیل فراخواندن چه بوده است و زال می گوید:

تن رستم شیردل خسته شد	از آن خستگی جان من بسته شد
کزان خستگی بیم جانست و بس	بر آن گونه خسته ندیدست کس
همان رخس گویی که بی جان شدست	ز پیکان تنش زار و پیچان شدست
بدو گفت سیمرغ کای پهلوان	مباش اندرین کار خسته روان

سیمرغ می گوید رستم و رخس را به نزدش بیاورند، مرغ روشن دل او را می بیند

بدو گفت کای ژنده پیل بلند	ز دست که گشتی بدین سان نژند ...
بدو گفت زال ای خداوند مهر	چو اکنون نمودی به ما پاک چهر
گر ایدونک رستم نگردد درست	کجا خواهم اندر جهان جای جست ...
نگه کرد مرغ اندران خستگی	بدید اندرو راه پیوستگی

از و چار پیکان بیرون کشید
بر آن خستگیها بمالید پر
یکی پر من تربگردان به شیر
و رخس را نیز همین‌گونه درمان می‌کند.

هنگامی که اسفندیار دوباره رستم و رخس را تندرست روبروی خویش می‌بیند به پشوتن چنین می‌گوید:

شنیدم که دستان جادوپرست
چو خشم آرد از جادوان بگذرد
و به رستم می‌گوید:

و نیرنگ زالی بدین‌سان درست
فسونها و نیرنگها زال ساخت
وگر نه که پایت همی‌گور جست
که اروند و بند جهان او شناخت^۱

پیوند سیمرغ و مهر و از آسمان به زیر آمدن سیمرغ، کیش مهر را نیز به یاد می‌آورد و اسفندیار پهلوان زرتشتی که دینش با جادو سازگار نیست کارهای زال را به نکوهش جادوی می‌خواند. از آسمان به زیر آمدن سیمرغ دو ویژگی جادوان را به یاد می‌آورد یکی جادوی تبدیلی، که جادوگران می‌توانسته‌اند خود را تغییر دهند و به اشکال گوناگون درآورند و نمونه آن در داستانها و افسانه‌ها بسیار است و دیگر داستان پرواز جادوان در آسمان که ژرف‌ساختی اسطوره‌ای و نمادین و آیینی دارد.

دربارهٔ پر سیمرغ این نکته نیز در خور نگرش است

«فره در صورت مرغی به نام (وارغن) از جمشید گریخت و جالب است که ویژگیهای این مرغ با ویژگیهای سیمرغ در آمیخته و همانند است چنان که او هم چون سیمرغ پر درمان‌بخش دارد. در بهرام یشت اهورامزدا به زرتشت می‌گوید:

۱. فردوسی، ابوالقاسم، همان، ج ۶، صص ۲۹۴ - ۲۰۷ (به اختصار)

«پری از مرغ وارغن بزرگ شهپیر، بجوی و بر تن خود بمال، بدان آزرده‌گی ناشی از جادوی دشمن را ناچیز گردان.»^۱

«پره‌های وارغن بزرگ علاوه بر یک اثر التیام‌بخش، موجب شکوه و جلال شاهان و شهزادگان نیز می‌شده است.»^۲

نویسنده کتاب مانندگی اسطوره‌های ایران و چین بر این باور است و بر آن پای می‌افشارد که سیمرخ همان درنا است و منطقه سیستان جایگاه عبور درناها بوده است و این پرنده در اساطیر چین هم نقشی شگفت‌انگیز و معجزه‌آسا دارد و در اساطیر چین این پرنده به نام «سی‌ان - هو» (shen-ho) یاد شده که همان درناست و پره‌ایش نیز خاصیت درمان‌بخشی دارد ولی این تطبیق آنچنان مستدل و دقیق به نظر نمی‌رسد.

شگفتی کار سیمرخ در آنست که این مرغ جادویی با آن که زال پیوندی عمیق دارد اما برای رستم می‌آید و در زادن او از مرگ نجات بخشیدنش در جنگ با اسفندیار نقش اصلی را دارد ولی در هنگام بدبختی‌های زال بعد از مرگ رستم که در شاهنامه به کوتاهی و در بهمن‌نامه به گستردگی آورده شده است دیگر از سیمرخ نشانی نیست البته این موضوع از زوایای گوناگون در خور بررسی است.

(۳): درمانگری جادویی کیخسرو

گسته‌م پهلوان بزرگ ایرانی، برادر توس و فرزند نوذر، در جنگ دوازده رخ و پس از آنکه لهاک و فرشید ورد را می‌کشد خود رنجور و زخمی و ناتوان بر زمین می‌افتد. بیژن او را می‌یابد و او درخواست می‌کند که یک بار دیگر رخسار کیخسرو را ببیند بیژن او را نزد کیخسرو می‌آورد و:

دریغ آمد او را سپهبد به مرگ	که سندان کین بد سرش زیر ترک
ز هوشنگ و طهمورث و جمشید	یکی مهره بد خستگان را امید
رسیده به میراث نزدیک شاه	به بازوش برداشتی سال و ماه

۱. موزن جامی، محمد مهدی، ادب پهلوانی، مطالعه‌ای در تاریخ ادب دیرینه ایرانی از زرتشت تا اشکانیان،

۲. کویاجی، جی.سی، همان، ص ۷۴

تهران، قطره ۱۳۷۹، ص ۳۴

گشاد آن گرانمایه از دست راست	چو مهر دلش گسته‌م را بخواست
بمالید بر خستگیهاش دست	ابر بازوی گسته‌م بر بیست
چه از شهر یونان و ایران‌زمین	پزشکان که از روم و زهند و چین
ز هر گونه افسون برو برخواند	به بالین گسته‌مشان برنشانند
بسی با جهان‌آفرین گفت راز	وز آنجا بیامد به جای نماز
سرآمد همه رنج و سختی و درد	دو هفته برآمد بر آن خسته مرد
جهاندار گسته‌م را زنده کرد ^۱	اگر زنده گردد تن مرده مرد

مهره جادویی با آیینی مذهبی همراه می‌شود و گسته‌م را نجات می‌بخشد.

«سنگهای جادویی و درمانی یا گرانبهایی هست که ارزششان، مرهون بهره‌مندی از رمزپردازی است که همواره روشن و نمایان نیست.

یشم، گرانبه‌است و در رمزپردازی کهن چین نقشی کلان داشته است، در پزشکی اکسیری است که برای تجدید قوای جسمانی مصرف می‌شود، همچنین آن را غذای روح دانسته‌اند و تائوئیست‌ها اعتقاد داشتند که می‌تواند موجب نامیرایی شود. کیمیاگران نیز بدان توجه داشته‌اند. سنگ یشم بدین علت دارای همهٔ این فضایل است که مظهر اصل «Yang» نرینگی در کیهان شناخته است و بدین اعتبار متصف به مجموعه‌ای از صفات خورشیدی و فناپذیری و بی‌مردگی است.

مروارید معنای جادویی پزشکی‌اش مربوط به مرگ و میراست، از آب زاده شده و از ماه زاده شده و نمودار اصل «yin» مادینگی است. همهٔ خواص جادویی مروارید که طبی و درمانی و مربوط به آبستنی و زایمان و عالم اموات و مردگی است از این رمزپردازی سه‌گانه، ماه و آب و زن ناشی می‌شود. در هند مروارید، اکسیر و دارو و درمان همهٔ دردهاست و برای مداوای خون‌ریزی و یرقان و جنون و مسمومیت و بیماریهای چشم و سل و غیره به کار می‌رود.

ارزش مروارید در شرق، به سبب خاصیت مبهی بودن و باورکنندگی و تأثیرش به مثابه طلسم و

تعویذ است و سنگهای دیگر نیز هر کدام خواصی دارند. جوهره جادویی سنگها ثمره حیات آنهاست، چون حیات دارند و صاحب جنسیتند، منتهی حیاتشان آرمیده و جنسیتشان مبهم است و نموشان در بطن زمین وزن و آهنگی خواب آلود دارد و معدودی از آنها در رشد و پختگی و کمال می‌رسند.^۱

«طلسم یا سنگ یشم یا مرواریدی که آدمی به خود می‌بندد، دارنده آن اشیاء را همواره و لاینقطع به وادی ای قدسی که هریک از آنها نمایش می‌دهد باز می‌برد.»^۲

«بعضی، خاستگاه سنگ‌های جادویی را حلقوم و سر مارها می‌دانند.»^۳

در کتاب روایات پهلوی یک فصل به خواص جادویی مهره‌ها اختصاص دارد.^۴

«در کتاب حمزه‌نامه وقتی حمزه برای جنگ با لندهور عازم است بزرگمهر او را بیهوش می‌کند و بازویش را می‌شکافد و شاه مهره را در آن می‌نهد و می‌دوزد و فقط مقبل از این راز آگاه است و هنگامی که کنیزان گسته‌مهر به حمزه زهر هلاهل می‌نوشانند، شاه مهره به او بهبودی می‌بخشد.»^۵

مهره‌های جادویی در کتب بسیاری و از دیدگاه‌های مختلفی مورد بررسی قرار گرفته‌اند که در این مختصر مجال تفصیل نیست.

در افسانه‌ها نیز از مهره‌های جادویی بسیار یاد شده است. نمونه‌هایی از کتاب هزار و یکشب آورده می‌شود.

«سعدالله بابلی بر یک سنگ عقیق، تعویذی نقش کرده و طلسماتی بر آن نهاده که دیوانه زنجیری اگر آن را به گردن بیاویزد بهبود می‌یابد.»^۶

«در داستان ببراز و گل بهار نیز امیر شیرزاد پهلوانی است که مهره مادر بر بازو دارد و بدین خاطر

۱. الیاده، میرچا، همان، صص ۴۱۲ - ۴۱۱

۲. همان، ص ۴۱۵

۳. همان، ص ۴۱۳

۴. تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، تهران، سخن ۱۳۷۷، ص ۱۷۸

۵. قصه حمزه (حمزه‌نامه)، ؟، به کوشش جعفر شعار، تهران، دانشگاه تهران ۱۳۴۷، ج ۱، ص ۱۲۱ و

صص ۱۴۸ - ۱۴۷

۶. تسویجی، عبداللطیف، همان، ج ۴، ص ۲۷۹۱

تیر و شمشیر بر بدنش کارگر نیست.»^۱

«حاتم شاه مهره را بر بازو می‌بندد و همه گنجهای پنهانی زمین بر او آشکار می‌شود.»^۲

مهره مار سرخ هزار خاصیت دارد و حاتم آن را به دست می‌آورد.^۳

«دختر خرس مهره‌ای به حاتم می‌دهد که آن مهره نزد هر کسی باشد آتش او را نمی‌سوزاند و زهر

بر او کارگر نمی‌شود و بارها این مهره او را از مرگ نجات می‌بخشد.»^۴

امروزه گروهی این باورها را خرافات می‌دانند ولی بسیاری نیز در صدد تأیید و اثبات این آراء

می‌باشند.^۵ همراه داشتن سنگهای عقیق و غیره به صورت انگشتری که زیرساخت دینی دارد قابل

تأمل است.

گسته‌م با مهره شگفت کیخسرو درمان می‌شود و در فرجام کار کیخسرو، او نیز به همراه پهلوانان

دیگر به کوه می‌رود و در برف ناپدید می‌شود و از جاودانان اسطوره‌های ایرانی است.

(۴): فرجام سخن به درمان دیده‌گان کاوس که با جادوی دیو سفید کور شده است،

اشاره‌ای می‌شود. دیو سفید جادوگری بزرگ است و در شاهنامه از جادوهای او یاد

شده است و یکی از جادوهای او اینست که چشم بسیاری از سپاهیان کاوس را تیره

می‌نماید. کاوس به رستم می‌گوید:

مرا چشم در تیرگی خیره شد

سپه را ز غم چشمها تیره شد

به خون دل و مغز دیو سفید

پزشکان به درمانش کردند امید

که چون خون او را به سان سرشک

چنین گفت فرزانه مردی پزشک

شود تیرگی پاک با خون برون^۶

چکانی سه قطره به چشم اندرون

۲. همان، ج ۴، ص ۲۶۸۴

۱. همان، ج ۵، ص ۳۴۰۲

۴. همان، ج ۴، ص ۲۶۵۲

۳. همان، ج ۴، ص ۲۷۰۱

۵. خانم لیندا گودمن در کتاب علام ستاره‌ای به تفضیل به این مبحث پرداخته است و بخشهای از کتاب خود را

۶. فردوسی، ابوالقاسم، همان، ج ۲، صص ۱۰۶ - ۱۰۵

بدان اختصاص داده است.

رستم دیو سفید را می‌کشد و چشمان کاوس را درمان می‌نماید:

به چشمش چو اندر کشیدند خون شد آن دیده تیره خورشیدگون^۱

«در متون تائوئیستی جگر خاصیت نگهداری نور را دارد، شاید به این علت مورد استفادهٔ رستم

برای درمان چشمان کاوس شاه قرا گرفته است.»^۲

کار رستم به نوعی باطل کردن جادو است که این دفع سحر با کشتن جادوگر انجام می‌پذیرد. و

این، مقابله جادوی سفید و جادوی سیاه است.

در پایان شاید این پرسش پدید آید که چرا دیو جادوی سیاهکار، رنگش سپیداست. پاسخ این

است که این دیو سپیدرنگ نیست، بلکه اطلاق این نام بر او مجازی است و مجاز به علاقهٔ جز و کل

است، یعنی این دیو، سیاه است ولی موهای او سپید است. وقتی رستم به غار دیو سپید می‌رود:

به کردار دوزخ یکی غار دید تن دیو از تیرگی ناپدید

زمانی همی بود در چنگ تیغ نبد جای دیدار و راه‌گریغ ...

چو مژگان بمالید و دیده بشست در آن جای تاریک لختی بجست

به تاریکی اندر یکی کوه دید سراسر شده غار ازو ناپدید

به رنگ شبه‌روی و چون شیر موی جهان پر ز پهنای و بالای او

سوی رستم آمد چو کوهی سیاه از آهنش ساعد ز آهن کلاه^۳

آشکار است که فردوسی در شاهنامه به سیاهی رنگ این دیو جادو، تصریح نموده است.

۲. کویاجی، جی.سی، همان، ص ۲۴

۱. همان، ج ۲، ص ۱۰۹

۳. فردوسی، ابوالقاسم، همان، ج ۲، صص ۱۰۹ - ۱۰۸

منابع و مأخذ:

- ۱ - کتاب، شرح احوال و بررسی آثار علامه قطب‌الدین رازی ورامینی، ناشر، دانشگاه آزاد اسلامی، سال ۱۳۷۵.
 - ۲ - مقاله، تصویرسازیهای خاقانی با آلات موسیقی، نشریه ادبستان، شماره ۴۳، تیر ۱۳۷۲.
 - ۳ - مقاله، نگاهی به قلندرانهای فخرالدین عراقی، نشریه پیوند، شماره ۱، مرداد ۱۳۷۴.
 - ۴ - مقاله، موضوعات شعری مستوره کردستانی، تبیان، شماره ۱۰ - ۹، سال ۱۳۷۴.
 - ۵ - مقاله، تحقیقی پیرامون واژه‌های خرافه، میتولوژی، اسطوره، نشریه ادبیات معاصر، تهران، ۲۲ - ۲۱ اسفند ۱۳۷۶.
 - ۶ - مقاله و سخنرانی، اندیشه قلندری غزلیات اوحدی مراغه‌ای، کنگره ملی بررسی اندیشه‌های اوحدی مراغه‌ای، ۳ - ۱ تیر ۱۳۷۴.
 - ۷ - مقاله و سخنرانی، آثار و احوال قطب‌الدین رازی، سمینار بزرگداشت ورامین، ۲۳ - ۲۴ اردیبهشت ۱۳۷۴.
 - ۸ - مقالات متعدد در هفته‌نامه ورامین و توسعه از جمله:
 - الف - ورامین در لابلای متون (۵ مقاله) سال هشتم مرداد و شهریور و مهر ۱۳۷۷.
 - ب - نام و نام‌آوران خوار شماره ۱۳۲، شهریور ۱۳۷۶
 - پ - مختصری درباره امام علاء‌الدین خواری شماره ۱۲۵ اردیبهشت ۱۳۷۶.
- مقالات چاپ‌نشده و کارهای پژوهشی در دست انجام در این لیست نیامده است.